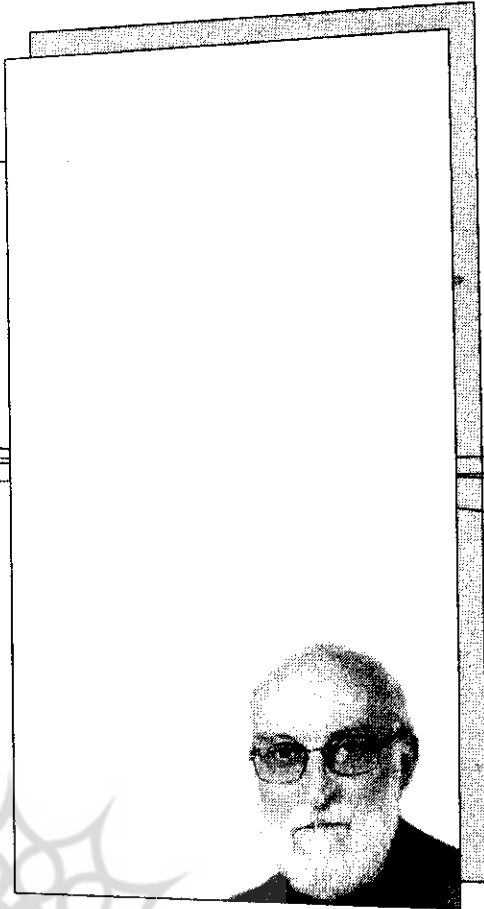


یکی از پیام‌های اصلی واقعه عاشورا "عدالت" است که متأسفانه فراموش شده است و به هنرورزی‌های دراماتیک بیشتر از این پیام توجه می‌شود. نخست قرآن کریم بود که مسأله عدالت را آن گونه که در آن زمان فهمیده می‌شد برجسته کرد. در دوران پیامبر اکرم و خلفای راشدین عدالت یک مسأله محوری بود. بویژه امیرمؤمنان حضرت علی (ع) موضع عدالت را بسیار برجسته کرد و عملاً از آن مفهومی ساخت که در تاریخ مبارزات سیاسی شیعه نقشی عمده ایفا کرد. مسلمانان همواره از عدالت گفته‌اند و می‌گویند: ما نیز امروز از عدالت سخن می‌گوییم. این عدالت‌خواهی گسترده و عمیق که در دو قرن اخیر در جهان پدید آمده، در تاریخ بی‌سابقه است. از آن هنگام که سرمایه‌داری نخستین و سپس نازیسم، فاشیسم، استالینیسم و مانند این‌ها در دنیا رواج پیدا کرد و حکومت‌های جبار تشکیل شد و تجربه ستم، بخش بزرگی از جهان را فرا گرفته عدالت‌خواهی قوت بیشتری پیدا کرد. در عصر حاضر، تفاسیر مختلفی از عدالت وجود دارد. مسلمانان نیز باید تفسیر خود را از عدالت مشخص کنند. در این باب یک پرسش مهم آن است که معنای عدالت در قرآن چیست. بحث من از دو بخش تشکیل می‌شود. اول این که فیلسوفان درباره عدالت چه گفته‌اند؟ دوم آن که آیا می‌توان از قرآن در تعریف عدالت همان انتظاری را داشت که از یک فیلسوف سیاست یا اخلاق یا



معنای "عدالت" در قرآن*

محمد مجتهد شبستری

حقوق می‌توان داشت؟ به نظر من این پرسش بسیار مهم است و باید درباره‌اش اندیشید. قرآن از عدالت سخن می‌گوید و به عدالت دعوت می‌کند، اما کدام عدالت؟ آیا قرآن در این باب همانند یک متن فلسفی سخن می‌گوید یا به گونه‌ای دیگر؟

نخست به توضیح چند نکته درباره اهمیت عدالت می‌پردازم: ۱. مفهوم عدالت در فلسفه اخلاق و سیاست و حقوق، اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مفهوم است. تکلیف بسیاری از بحث‌های فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست روشن نمی‌شود، مگر این که عدالت را معنا کنیم. ۲. ما انسان‌ها از مفاهیمی استفاده می‌کنیم که بریمان بسیار ارزشمندند و با زندگی فرهنگی‌مان کاملاً آغشته شده‌اند، مثل برابری، اخلاق، قانون، انصاف، آزادی و... عدالت با این مقولات و مفاهیم همپایه و همخانه است، یعنی نمی‌توان برای عدالت تفسیری ارائه کرد که ارتباطی با اخلاق، برابری، قانون، انصاف و آزادی نداشته باشد؛ ۳. چون تمام این مفاهیم برای همه انسان‌ها بسیار مهم است می‌توان گفت همواره در تمامی جوامع، افراد در متن برداشتی از عدالت به سر می‌برند. می‌توان از هر کسی پرسید که مرادش از عدالت چیست. او در پاسخ ما خواهد گفت عدالت ارزش بزرگی است و توضیحی در این باره خواهد داد و بعد انتقاد خواهد کرد که مثلاً در زندگی اجتماعی‌اش فلان مصداق عدالت رعایت نشده و مانند این‌ها. بنابراین گرچه این فیلسوفان هستند که درباره عدالت نظریه‌پردازی می‌کنند، اما به گونه‌ای دیگر همه مردم برداشت‌ها و تجربیاتی از عدالت و ستم در زندگی خود دارند؛ ۴. عدالت از ارزش‌هایی است که انسان‌ها به آن‌ها عشق می‌ورزند. نه تنها در فلسفه، عدالت بحثی بنیادی است، بلکه عدالت از نظر تعلق خاطر انسان‌ها هم یک مسأله بنیادی به شمار می‌رود. ممکن است در مورد آزادی یا برابری، کسانی بگویند آزادی چیز خوبی نیست و بشر باید در بند باشد تا تخلف نکند. یا بگویند اقامت نشان می‌دهد انسان‌ها در هیچ زمینه‌ای نمی‌توانند برابر باشند و طلب برابری بی‌معناست. اگر به آن‌ها توضیح دهید که مثلاً منظور از برابری، برابری در فرصت‌ها یا امکانات است، به شما خواهند گفت فرصت‌ها و امکانات که در اختیار ما انسان‌ها نیست، انسان‌ها با امکانات و فرصت‌های متفاوت متولد می‌شوند و از این دست سخن‌ها که قصد ورود به آن‌ها را ندارم. اما اگر درباره عدالت صحبت کنیم کسی پیدا نمی‌شود که رو ترش کند و در لزوم اجرای عدالت اظهار تردید کند و بگوید چرا درباره عدالت سخن می‌گویید. عدالت همیشه توجیه

مثبتی دارد، چون از نظر تعلقات ما انسان‌ها، یک فضیلت بنیادی است و همه آن را مدح و ستایش می‌کنند، چه رسد به آن‌ها که جان خود را فدای عدالت می‌کنند؛ ۵. تعلیمات ادیان بزرگ همواره با مسأله عدالت آمیخته بوده است. همه ادیان بزرگ جهان موکدا انسان را به عدالت دعوت کرده‌اند. هم یهودیت، مسیحیت و اسلام، و هم بودیسم، هندوئیسم، کنفوسیوسیسیم و بسیاری از ادیان و مکاتب دیگر با مطالبه عدالت در آمیخته‌اند و یکی از مفاهیمی که در این ادیان بسیار برجسته دیده می‌شود، مفهوم عدالت است.

اما در طول تاریخ بشر به تدریج یک سوال مهم مطرح شد و آن، این بود که وقتی در ادیان خدماحور، عملی مصداقی عدالت اعلام می‌شود یا عملی را ظلم می‌نامند و به نام خدا به آن دعوت یا از آن نهی می‌کنند، واقع مطلب از چه قرار است؟ آیا خدا عدالت را می‌خواهد و به آن فرمان می‌دهد و از ظلم نهی می‌کند چون عدالت فی حد نفسه خوب است و خدا به هر آنچه خوب است فرمان می‌دهد و ظلم فی حد نفسه بد است و خدا از هر بدی نهی می‌کند؟ یا این طور نیست، بلکه هر چه خدا به نام عدالت به آن فرمان می‌دهد، همان عدالت است و همان خوب است و هر چه خدا به عنوان ظلم از آن نهی می‌کند همان ظلم است و بد است و قطع نظر از فرمان خدا، عدالت خوب و ظلم بد وجود ندارد. اگر بگوییم عدالت پیش از فرمان خدا خوب است و در این باب داوری کنیم، معنایش این است که ما می‌دانیم عدالت چیست که می‌گوییم خوب است. کسی تا غذایی را نخورد، نمی‌تواند بگوید خوشمزه است. وقتی غذایی را از دور می‌بینیم ولی هنوز نچشیده‌ایم، نمی‌توانیم بگوییم آن غذا خوشمزه است یا بدمزه. اگر انسان با عقل خود بگوید عدالت خوب است و ظلم بد است، باید معنا و فهمی از عدالت و ظلم داشته باشد. نقطه مقابل این نظر، آن است که ما انسان‌ها پیش از فرمان خدا نمی‌فهمیم واقعا عدالت و ظلم چیستند. این سوال هم در غرب مطرح شد و هم در شرق، هم در یهودیت، هم در مسیحیت و هم در اسلام. ۶. هر کجا درباره عدالت بحث می‌شود، باید دید این بحث در کدام قلمرو جای دارد. گاهی عدالت در باب اخلاق مطرح می‌شود که در این صورت منظور از آن رفتار یا فعل عادلانه است. این معنای عدالت مربوط به فلسفه اخلاق است. گاهی عدالت در باب سیاست مطرح می‌شود که در این صورت، منظور توزیع عادلانه قدرت و اختیارات اقتصادی و اجتماعی و مانند این‌ها در میان افراد جامعه است. آن‌جا دیگر کفایت نمی‌کند که یک حاکم بگوید کارهای فردی

من عادلانه است. آن‌جا می‌پرسند سازماندهی آن نظامی که شخصی در آن حکومت می‌کند عادلانه است یا نه؟ عدالت به معنای دیگری هم در باب حقوق افراد مطرح می‌شود و آن به این معناست که قضاوت و داوری در محاکم باید عادلانه انجام شود و این معنا به قانون و اجرای آن ارتباط دارد؛ ۷. حکومتی پیدا نمی‌شود که بگوید من نمی‌خواهم عدالت را اجرا کنم، حتی حکومت‌های فاشیستی، نازیست‌ها و کمونیست‌ها؛ البته کمونیست‌ها خیلی هم در این مورد ادعا داشتند و می‌گفتند فقط ما در راه عدالت گام می‌زنیم. تمام حکومت‌ها در طول تاریخ، چه در گذشته و چه در حال تاکید دارند که عدالت را اجرا می‌کنند و مهم‌ترین وظیفه خودشان را اجرای عدالت و تحقق بخشیدن به عدالت اعلام می‌نمایند. هیچ حکومتی نمی‌گوید من خلاف عدالت عمل می‌کنم. مفهوم عدالت در باب سیاست با مسأله امنیت آزادی، برابری و رفاه مردم در ارتباط است. وقتی حکومت می‌گوید من بر اساس عدالت حکومت می‌کنم، سوال‌هایی مطرح می‌شود که به تامین آزادی، برابری، امنیت، رفاه شهروندان و... مربوط است. همه حکومت‌ها می‌گویند ما امنیت و برابری و رفاه و آزادی تامین می‌کنیم، چون همه این‌ها به گونه‌ای با مسأله عدالت مرتبط هستند. پس از ذکر نکات فوق، حال سوال این است که عدالت یعنی چه؟ (الف) هر قدر ابرام در مفاهیم زیاد باشد امکان مغالطه در آن‌ها بیشتر می‌شود. مفاهیم و مقولاتی از قبیل عدالت، آزادی و برابری بسیار مبهم هستند. فیلسوفان تعاریف گوناگونی از عدالت داده‌اند. افلاطون، ارسطو، فلاسفه رواقی و در قرون جدید هم هابز، فایده‌گرایان، کانت، مارکس، راز، موزیک و دیگران تعاریفی از عدالت ارائه داده‌اند که نظرافکنند به آن نظرات، مجال دیگری می‌خواهد. اما می‌توان تعاریف‌های این فیلسوفان را با دو مشخصه و ویژگی، در دو دسته تقسیم‌بندی کرد. عده‌ای از فیلسوفان معتقدند عدالت طبیعتی دارد و ما باید آن طبیعت را کشف کنیم. عدالت قطع نظر از توافق‌ها و قراردادهای ما درباره این که چه چیز را عادلانه بدانیم، و چه چیز را ظالمانه، دارای حقیقت و طبیعتی است که باید آن را شناخت. مثلا اگر سوال شود انسان چیست؟ از این سوال چنین فهمیده می‌شود که انسان حقیقت و ماهیتی دارد. در واقع با این سوال در پی آنیم که آن حقیقت و ماهیت را کشف کنیم. در پاسخ مثلا گفته می‌شود انسان، حیوان ناطق است، جاندار است که فکر می‌کند و سخن می‌گوید، جاندار سخنگو. فراموش نکنیم که اگر بیست‌سال نیست‌ها می‌گویند انسان اصلا ماهیت ندارد و وجودش بر ماهیتش مقدم است. در

وضعیت‌های گوناگون قرار می‌گیرد و در این وضعیت‌های گوناگون باید تصمیم بگیرد که می‌خواهد چه و چگونه باشد. همیشه بر سر تو راهی قرار دارد و باید برای رها شدن از اضطراب دوراهی‌ها تصمیم بگیرد و یک انتخاب آزاد داشته باشد. انسان یعنی اراده آزادی که دائما باید تصمیم‌گیری کند. در باب عدالت هم عده‌ای گفته‌اند باید تعریفی برای ماهیت و طبیعت عدالت ارائه دهیم. در همین زمینه حقوقی پیدا شد به نام حقوق طبیعی. گفته شد تعریف طبیعت عدالت را باید از ساختمان عالم گرفته بعضی هم گفتند باید آن را از ساختار اجتماع کسب کرد. اما عده‌ای دیگر از فیلسوفان، سخن دیگری می‌گویند؛ آنان از طبیعت‌گرایان می‌پرسند مثلا این که شما می‌گویید طبیعت عدالت این است که حق طبیعی هر ذی‌حقی را به او بدهند چه کسی تعیین می‌کند حق هر ذی‌حقی چیست و اصولا حق هر صاحب حق به معنای حق طبیعی، یعنی چه؟ اگر بگویید حق را قانون مشخص می‌کند سوال می‌شود که قانون چگونه باید باشد تا حق صاحب حق مراعات شود و عدالت محقق گردد و اگر چگونه باشد ظالمانه می‌شود؟ این گروه می‌گویند چون عدالت طبیعتی معنای روشنی ندارد، ما سخن دیگری می‌گوییم: معنای عدالت همان است که انسان‌ها در زندگی اجتماعی و سیاسی‌شان بر سر آن تقریباً و به اجمال توافق می‌کنند. عدالت از تقابل منافع متقابل انسان‌ها با یکدیگر و توافقی که بر سر آن به وجود می‌آید، معنا پیدا می‌کند. منافع متقابل انسان‌ها هم از نیازهای آنان نشأت می‌گیرد. در همه شئون و مناسبات اجتماعی، اعم از سیاست و غیر سیاست عدالت این گونه شکل می‌گیرد و معنا می‌یابد. در عصری که ما امروزه در آن زندگی می‌کنیم، نظریه‌ای بیشتر مطرح است که می‌گوید عدالت نه آن است و نه این. عدالت نه هویت و طبیعتی دارد که باید کشف شود و نه توافق‌های ناشی از فشار نیازها و تمایلات و منافع است. عدالت در هویت خودش یک امر اخلاقی است، امر اخلاقی‌ای که انسان‌ها خودشان آن را تعریف می‌کنند اما نه بر مبنای مقتضای نیازها و تمایلاتشان، بلکه بر اساس درک و شعورشان از اخلاق در زندگی اجتماعی و با گفت‌وگوی آزاد. در این‌جا مناسب می‌بینم توضیح این نظریه را از یکی از صاحب‌نظران علوم سیاسی، دکتر حسین بشیریه نقل کنم. بدون آن که خود بر آن چیزی بیفزایم. او می‌نویسد: به نظر می‌رسد عدالت اساسا مسأله‌ای اخلاقی است. عدالت مانند دیگر نهادهای اجتماعی، نهادی است که باید وزن شود. عدالت باید ویژگی نهادهای اجتماعی نیز باشد. وقتی نهادهای اجتماعی، امکانات و توانمندی‌های

خود را برحسب قواعد عادلانه توزیع می‌کنند، عدالت برقرار می‌شود. بنابراین عدالت، صفت نهادهای اجتماعی است. مثلاً وقتی از عدالت سیاسی بحث می‌کنیم، منظور آن است که نهادهای سیاسی امکانات مربوط به منصب‌ها را برحسب قواعد عادلانه توزیع کنند. استبداد هم وضعی طبیعی است که با محدودسازی قدرت سیاسی از آن فراتر می‌رویم. ایراد کلی نظریات قدیمی و طبیعی عدالت این است که همگی فضیلت تک‌گفتاری دارند. یعنی یک فیلسوف پیدا می‌شود و می‌گوید به نظر من معنای عدالت این است، یک عده هم قبول می‌کنند. حال آن‌که عدالت به عنوان نهاد اخلاقی و اجتماعی باید نهادی مقبول، یعنی اندیشیده شده باشد، ولی خود موکول به این است که ماهیت عمل عادلانه در توافق عمومی در هر عصر به دست آید. توافق عمومی را مردم و متفکران یک جامعه به دست می‌آورند. نه نظرات تک‌گفتاری فلسفی و طبیعی و نه حتی توافق همگان در گذشته درباره ماهیت عمل عادلانه، نمی‌توانند برای حال الزام‌آور باشد. حالا عده‌ای در گذشته توافق کرده بودند و گفته بودند این عدالت است، این توافق در حال الزام‌آور نمی‌شود. اگر نهاد اجتماعی، عقلی و معقول است، پس باید این ویژگی یعنی دانسته‌شدگی و توافق، در هر عصری تجدید شود. از این رو سنت نمی‌تواند تکلیف عدالت را روشن کند. اصلاً بحث اصلی درباره ماهیت و محتوای عدالت نیست و حتی نمی‌تواند باشد. این محتوا از عصری به عصر دیگر تحول می‌یابد. عدالت سیاسی در عصر دموکراسی، با عدالت سیاسی در عصر بردگی تفاوت دارد. در برداشت از ادیان نیز گاه به شیوه‌ای تک‌گفتاری، نظریه‌ای برای محتوای عدالت داشته‌اند. یعنی یک متولی گفته که معنای عدالت این است و عده‌ای هم قبول کرده‌اند، اما مساله عمده به هر حال در شکل رسیدن به قواعد عادلانه است، زیرا ذهن تک‌گفتار، خواه فلسفی، خواه طبیعی و خواه دینی، الگوی پیشینی برای عدالت وضع می‌کند که به بنیاد عدالت صدمه می‌زند. وقتی فیلسوفی این طور حرف می‌زند، یا متولی‌ای می‌گوید من عدالت را تعریف می‌کنم و ما از آن تبعیت می‌کنیم، به این معناست که برای عدالت معنایی از قبل معین کرده و می‌گوید شما خواسته یا ناخواسته باید بپذیرید. شرط اقل و اول عدالت این است که همگان در رسیدن به تعریف و معنای مشترکی از عدالت و قواعد عادلانه سهم داشته باشند. شرکت همگان در برداشت مشترکی از عدالت، شرط اولیه عدالت است.^{۳۰}

ب) معنای عدالت در قرآن چیست؟ آیا قرآن هم مثل ارسطو، افلاطون، کانت، هابز و... یک نظریه فلسفی در این باب ارائه کرده است؟ در قرآن مجید

آیات متعددی وجود دارد که مخاطبان را به مراعات عدالت دعوت می‌کند. آیاتی از این قبیل: "در میان خودتان به عدالت رفتار کنید که به تقوی نزدیکتر است"^{۳۱}؛ "اگر در میان مردم به قضاوت و داوری پرداختید، بر اساس عدل قضاوت و داوری کنید"^{۳۲}؛ "مبادا تعصب شما در برابر جمعیتی موجب شود که در حق آن جمعیت با عدالت رفتار نکنید"^{۳۳}؛ "ای آنان که ایمان آورده‌اید، همیشه به پا خواسته باشید برای تاملین عدالت و قسط"^{۳۴}؛ "خدا پیامبران را فرستاد و با آن‌ها کتاب و میزان فرستاد تا مردم با عدالت زندگی کنند"^{۳۵} و نظایر این آیات. حال منظور از این عدالت چیست؟ من این نکته را سال‌ها قبل در کتاب نقدی بر قرآنت رسمی از دین تحت عنوان گفتمان پیامبران، گفته‌ام که پیامبران انسان‌ها را به "عدل زمانه" دعوت کرده‌اند و نه چیزی بیش از آن. آن مطلب را در این جا توضیح می‌دهم؛ قرآن کتابی فلسفی نیست و نمی‌توان پرسید معنای فلسفی عدالت در این کتاب چیست. زبان قرآن در این قبیل موضوعات، زبان توصیه‌های اخلاقی است، چنان توصیه‌ای که خود، بر منطق روایتی و حکایتی این متن استوار شده است. خطاب این کتاب به فلاسفه و علما نیست، بلکه با عموم مردم سخن می‌گوید. وقتی این کتاب می‌گوید خدا به عدالت دعوت می‌کند، منظور آن معنی‌ای از عدالت است که به هر دلیل یا به هر علت، در طول روند اجتماعی و سیاسی مردم، مفهومی از آن شکل گرفته و با زندگی ایشان درآمیخته، مردم آن را دوست می‌دارند و آنچه را با این درک از عدالت همخوانی ندارد، ظلم می‌نامند و آن را طرد می‌کنند. مردم در زندگی روزانه خود بر اثر علل و عوامل مختلفه تحولات اجتماعی و سیاسی و تجربه‌های گوناگون زندگی، درکی از عدالت پیدا می‌کنند و خواهان تحقق آن می‌شوند. آنان در حالی که نمی‌توانند دقیقاً تعریفی برای عدالت بیان کنند، می‌توانند کارهای معینی را عادلانه یا ظالمانه بنامند. وقتی قرآن می‌گوید عدالت را مراعات کنید، خطاب او به وجدان و احساس و تجربه عموم مردم است؛ قرآن می‌گوید آنچه را عدالت محسوب می‌کنید، همان را جدی بگیرید. چنین نیست که این کتاب نظریه‌ای فلسفی درباره عدالت داده باشد. آنچه پیامبران از عموم مردم که مخاطب آن‌ها هستند، می‌خواهند، عمل به یک نظریه فلسفی نیست. مردم زمان پیامبر اکرم (ص) هم مثل مردم امروز بودند. مگر امروزه عموم مردم صریح قضاوت نمی‌کنند که چه کاری ظالمانه است و عادلانه نیست. مردم با گوشت و پوست خود می‌فهمند که چه کاری عادلانه است و چه کاری ظالمانه. در عصر رسول خدا، مردم همین امور را می‌فهمیدند، منتهی متناسب

با عصر خود، به اصطلاح "عدل زمانه" و "ظلم زمانه" را می‌فهمیدند. البته در این جا یک پرسش مهم وجود دارد و آن، این است که چه عواملی دست به دست هم می‌دهند تا درک و احساس خاصی از عدالت و مصادیق آن در وجدان و آگاهی مردم وارد شود؟ شکی نیست که فرهنگ‌سازان، فیلسوفان و عالمان سیاست نقش مهمی در این باره دارند. آنان هستند که آگاهی مردم را بالا می‌برند تا کلاه سرشان نرود. با این حال اگر چه فرهنگ‌سازان عدالت‌کسان دیگری هستند اما احساس‌کنندگان و تجربه‌کنندگان عدالت، عموم مردم هستند. پاسداران عدالت، عموم مردم‌اند. قرآن کریم عدالت را تعریف نکرده، بلکه پیگیری همان عدالتی را توصیه کرده که مردم آن را عدالت می‌دانند. البته قرآن کریم در باره‌ای موارد در فرهنگ‌سازی، عدالت شرکت کرده و مصادیق ویژه‌ای برای عدالت نشان داده، اما معنای این کار ناسیس معنای عام و جامعی برای عدالت نیست. این کارها تصحیحاتی است در همان معنایی از عدالت که عامه مردم آن را وجدان و احساس می‌کنند. اگر چنین باشد که من می‌فهمم، می‌توانم بگویم عدالت مورد نظر قرآن دارای هویتی اخلاقی است. توضیح و تبیین عدالت و سازمان‌های اجتماعی و سیاسی عادلانه و قضاوت و داوری عادلانه در هر عصر باید معطوف به داوری‌های اخلاقی عمومی باشد. پس می‌توانم بگویم در قرآن اولاً عدالت یک امر اخلاقی به شمار آمده و نه یک امر فلسفی؛ ثانیاً در این توصیه‌ها عمل به همان اموری طلب شده که در وجدان و احساس عموم مردم عادلانه به نظر می‌رسند؛ ثالثاً این وجدان و احساس در هر عصر با تاثیر عوامل بسیار متعدد و به طور کلی تحت تاثیر تحولات فرهنگی و تاریخی و اجتماعی شکل می‌گیرد و محتوای ثابت و ابدی ندارد. قرآن مخاطبان خود را در تعیین مصادیق‌های عدالت در هر عصر آزاد گذاشته است. اگر غیر از این بود، قرآن کریم باید تعریفی مشخص از عدالت ارائه می‌داد.

* متن منقح سخنرانی در حسینیه ارشاد، شب عاشورا، ۱۳۸۷ پانوشته‌ها

۱. منظور از ادیان خدامحور، ادیان توحیدی است که با محوریت خدا شکل گرفته‌اند، چون ادیانی هم هستند که با محوریت خدا شکل نگرفته‌اند.
۲. بشیریه، حسین؛ فلسفه عدالت، مروری بر نظریه‌های عدالت از عهد باستان تا به امروز، طرح تحقیقاتی دانشگاه تهران، بهمن ۱۳۷۹.
۳. مانده، آیه ۸.
۴. نساء، آیه ۵۸.
۵. مانده، آیه ۸.
۶. همان.
۷. بقره، آیه ۲۱۴.